

- شعر و وطن و سیاست** / یادداشتی بر مجموعه شعر «من یوسفم پدر» از محمود درویش / ترجمه عبدالرضا رضایی‌نیا
- مثل جواهر** / درباره سرگذشتنامه اولین شهید مدافع حرم گرگان، شهید سیداحسان حاجی‌حتم‌لو
- غزل برای همه معشوقه‌ها** / نگاهی به دفتر شعر «گشایش» از محمد شکری‌فرد

یادداشتی بر مجموعه شعر «من یوسفم پدر» از محمود درویش / ترجمه عبدالرضا رضایی نیا

شعر و وطن و سیاست

[الف. گیلوایی]

محمود درویش از شاعران نامدار فلسطینی ۱۲ مارس ۱۹۴۱ میلادی در روستای بُروه، نزدیک شهر عَکّا به دنیا آمد. ۷ ساله بود که معنای پناهنده شدن را فهمید و بعد از آن در معنای آواره شدن غرق شد. به ۱۲ سالگی که رسید شعر گفت، در ۱۴ سالگی پس از زندانی شدن، وسوسه چاپ شعرهایش پیدا شد. اما در ۱۹ سالگی موفق شد سیاه‌مشقِ هایش را که متأثر از شاعران انقلابی جهان بود با نام «گنجشکان بی‌بال» منتشر کند. درویش با کتاب «برگ‌های زیتون» استعداد درخشان خود را در کشورهای عربی نشان داد.

از آن زمان تاکنون چند دهه است محمود درویش با زمزمه‌های غمگین اما لطیف و نوگرای ملایم و معتدلش در عرصه شعر عربی و امروز جهان حضوری پررنگ دارد و در کنار دیگر شاعر نامدار فلسطین یعنی سمیع القاسم، پرچمداران شعر مقاومت فلسطین شناخته می‌شوند.

«دیوارنبشته»، «حالت محاصره» و «از آنچه کرده‌ای بپوش نخواه!» ۳ نام مجموعه شعر

سال‌های اخیر محمود درویش است.

شعر محمود درویش شعر سیاسی است و شعری است متعهد به آرمان‌های فلسطین، اگر چه در دو دهه پایانی عمرش چنان به شهریت شعر اهمیت می‌داد که بیم رخت برستن سیاست و تعهد از شعرش می‌رفت اما هرگز چنین نشد و او در این دو دهه صاحب بهترین و درخشان‌ترین شعرهای سیاسی در جهان شد.

نزار قبانی، شاعر نامدار عرب محمود درویش را در کنار دو شاعر برجسته ام‌روز عرب قرار می‌دهد و ایشان را تجسم نوگرایی مردمی می‌نامد و

می‌گوید: «درویش با برپردازی از موهبتی یگانه توانسته است تمام سرزمین‌های عربی را درنوردد و انقلاب فلسطین را در همه خانه‌های عربی جای دهد. درویش تمام فلسطین است و نه تنها صدای آرمان مقاومت فلسطین.»

مهدی خدادادی: همیشه اولین‌ها خوب به‌خاطر می‌مانند، چون تعریف جدیدی به ذهن‌ها ارائه می‌دهند و به همین دلیل جاودانه می‌شوند. سید احسان هم از همین دسته است، از دسته اولین‌ها! سید احسان اولین شهید مدافع حرم شهر گرگان است. عنوان اولین شهید منافع حرم برای مردم تازگی دارد و حس کنجکاوِی، ذهن‌شان را با حجم زیادی از سوالات پر می‌کند. اعظم‌السلادات حسینی نیز از همین دسته مردم است با این تفاوت که او برای رسیدن به پاسخ سوال‌هایش دست به تحقیق زده،سراغ کسانی‌رفته که تصویرهای کوچک و خاطراتی کوتاه اما شنیدنی از سیداحسان در ذهن‌شان داشتند؛ خاطراتی که لابه‌لای اتفاقات ساده روزمره زندگی متولد شده‌اند. او این خاطرات را شنیده و کنار هم چیده و در کتاب «مثل نسیم» چهاره کلمی از شهید سید احسان حاجی‌حتم‌لو برای دیگران ترسیم کرده و این هنر اوست که یک نویسنده است.

اعظم‌السلادات حسینی در این کتاب به روایت زندگی سیداحسان حاجی‌حتم‌لو از زبان مادر، همسر، خانواده همسر، دوستان، همکاران و هم‌زمانش می‌پردازد و در هر بخش از این کتاب خاطرات زیبا و تاثیر گذاری را مقابل دیدگان مخاطبان

[الف.م. نیساری]

دفتر شعر «گشایش» محمد شکری‌فرد ۳۹ ساله در ۷۹ صفحه سال ۱۳۹۶ توسط انتشارات شهرستان ادب در هزار نسخه منتشر شده است؛ مجموعه‌ای شامل غزل و چند چهارپاره و مثنوی؛ شعرهایی که هم دارای مضامین و مضامین عاشقانه هستند و هم دارای مضامین و مضامین آیینی، دفاع مقدسی و نیز شعرهایی درباره یا برای شهدای مدافع حرم، ای‌تالله شهید شیخ‌النمر و مبارزان یمنی. علاوه بر این، شاعر ما از شهدای آتش‌نشان ساختمان پلاسکو و شهدای هواپیمای ایرباس نیز گفته و از غم زلزله‌زدگان هم فارغ نبوده است. همچنین از سر عشق و از روی مشتاقی نیز مجموعه‌اش را با احترام به پدرش، تقدیم کرده است به خانواده شهید اسماعیل کریمی‌اصل، نخستین شهید مدافع حرم.

خداوند خیرش دهد. روزگارش نیز همیشه عاشقانه باد. «این روزها هوای دل‌انگیز عاشقی است انگار تازه اول پاییز عاشقی است شاید دوباره بر سر ذوقم بیاوری شعری بخوان که فصل غزل‌خیز عاشقی است چیزی که خورده است به هم بین ما مدام تنها دو تا پیاله لبریز عاشقی است با من قدم قدم همه شهر را بگرد تبریز در کنار تو تبریز عاشقی است هر لحظه در کنار تو بودن غنیمت است این روزگار فرصت ناپیچ عاشقی است.»

این غزل از آن دسته‌از عاشقانه‌هایی است که بین آگاهی و ناخودآگاهی شاعر سروده شده است؛ یعنی نوعی رهاشدگی و قید را توانام با هم در خود دارد. غزل دوم نیز چنین وضع و حالتی دارد؛ یعنی آن شوریدگی برآمده از ناخودآگاه و الهام در آن نیست و در عوض از نوعی دانایی برخوردار است. این غزل شکری‌فرد را با همه کوتاهی به سمت و سوی قصیده و بیشتر از آن، به حال و هوای یک قالب قطعه نزدیک‌تر می‌کند:

دکتر عبدالعزیز المالح نیز گفته است: «محمود درویش با صدایی درخشان و تجربه شعری امروز توانسته میان واژه و آرمان، هنر و مقاومت مسلحانه پل بزند».

عزالدین المناصره، محمود درویش را به عنوان شاعر برجسته مقاومت در صف شاعران بزرگی همچون ناظم حکمت، پاپلو نرودا و لورکا قرار می‌دهد.

دکتر محمود حمود می‌گوید: «راز شعری درویش وحدت میان وطن و عشق و شعر است؛ به گونه‌ای که گاه جای همدیگر می‌نشینند یا یکدیگر را تداعی می‌کنند».

«وقتی که می‌میرم به تو عشق می‌ورزم/ وقتی که به تو عشق می‌ورزم، می‌دانم که می‌میرم/ پس بانیوی باش/ و سرزمینی باش…»

محمود درویش ۹ اگوست ۲۰۰۸ میلادی در گذشت. تاریخ روزگاران را با پروانه‌های کشتزاران می‌نویسم/ شعری از محمود درویش:

«تاریخ روزگاران را/ با پروانه‌های کشتزاران می‌نویسم/

از نردبان روزگارمان فرود آمدیم/ بر بلوط‌های غایب بالا رفتم/ و غیبت را برای اوهامان باقی نهادیم/ و به سوی شعر روانه شدیم/ تا از او بخواهیم؛ برای الهامان سرزمینی نو بنا کند/ جهت‌های باد/ راه را بر ما بستند/ و هویت بیت‌هامان شدند/ خواهیم نوشت، تا نسیمیر/ برای رویاهامان خواهیم نوشت/ نام‌هامان را خواهیم نوشت/ تا درخشش جسم‌هامان تبارش را نمایان سازد/ خواهیم نوشت/ آنچه را که پرندگان در کویر می‌نویسند/ و طنین گام‌هامان را از یاد می‌بریم/ بر باد می‌گذریم… یکی از ما مسح است/ یکی از ما بیهود است/ و یکی تاریخ نگار خویشتان‌دان/ بر زمین می‌گذریم…/رغبتی سنگی برای کلام و سلام بر شامان به دل نداریم/ باختیم و عشق سودی نبرد/ کپه‌ولت روزگارمان را باختیم!»

اگر چه محمود درویش روح، اندیشه و حتی شعریّت شعر

به تصویر می‌کشد.

«گفتی: اصلاً هم درست نیست امشب، شب اول زندگی مشترکمون این رو بگم، ولی احساس می‌کنم لازمه. نگاهت کردم، کنجکاو‌شده‌و منتظر بودم بشنوم چه می‌خواهی بگویی، پشت‌بندش گفتمی: بزرگ‌ترین آرزوی من شهادته. می‌خوام این رو بدونی و دعا کنی که به آرزوم برسم. نمی‌دانم چرا آن لحظه اصلاً از حرفت تعجب نکردم، شاید خودت هم فکر می‌کردی با شنیدن این حرف یکه می‌خورم و ناراحت می‌شوم. عمق و معنای حرفت را فهمیدم. اما انگار همان شهادتی که کنارشان بودیم، دلم را قرص و محکم کرده



خود را با شعرهایی برای فلسطین گره زد و به نام شاعری سیاسی و متعهد در جهان مشهور شد؛ آنجا که اغلب شاعران جهان به دامان شعار می‌افتند یا دست کم شعریّت شعر را از دست می‌نهند؛ او همچنان با حفظ شان شعر، در مقام یک شاعر بزرگ باقی ماند و هرگز سیاستمدار نشد.

محمود درویش به مدت کوتاهی در دولت فلسطین – به

رهبری یاسر عرفات– وزیر فرهنگ شد و در آنجا دید که

سیاست‌پیشگی چه توانایی ویرانگر و مخربی در روح شاعر

دارد. بی‌شک در پی این تجربه تلخ بود که از کار سیاست

کناره گرفت و ترجیح داد دوباره به خانه خویش که همان

خانه شعر است بازگردد و به درویشی خود قانع باشد و به

همان محمودی که بود.

مجموعه شعر «من یوسفم پدر» از محمود درویش، ترجمه عبدالرضا رضایی‌نیا، گزینهای است از شعرهای دو دهه‌اخیر محمود درویش که در دو بخش تنظیم شده است؛ بخش نخست منتخبی است از کتاب‌های «۱۱ ستاره» ۱۹۹۲/ «آنچه را می‌خواهم می‌بینم» ۱۹۹۰/ «گل سرخی کمتر» ۱۹۸۶/ و «آن ترانه است، آن ترانه است» ۱۹۸۶/ عمده شعرهای این بخش کوتاه هستند و بخش دوم کتاب «وضعیت محاصره» (۲۰۰۲) است که ساختی منظومه‌وار و مبتنی بر تداعی‌های آزاد انسانی در محاصره دارد؛ انسانی که در لابه‌لای حصارها چشم می‌گرداند، هم به افق‌های آن سوی حصارها می‌اندیشد، هم دل‌تنگی‌ها و ملامت‌های پیرامون را واگویی می‌کند؛ در متن مرور رویاها، گاه در حاشیه احضار خاطره‌ها، گاه با مکالمه با ارواح شهیدان و گاه در خطاب به دشمن و دعوت به رهایی از حکمت تفنگ. از این رو، فرم حاکم بر این منظومه، برخاسته از تشویش طبیعی زندگی در محاصره است؛ تشویش‌ها و پراکندگی‌هایی که پازل‌وار در کنار هم تصویری نسبتاً کامل از فلسطین امروز به دست می‌دهد.

درباره سرگذشتنامه اولین شهید مدافع حرم گرگان، شهید سیداحسان حاجی حتم‌لو

مثل جواهر



بودند. با آرامشی عجیب به تو گفتم: حالا که بزرگ‌ترین آرزوت شهادت، امیدوارم به آرزوی قلبی‌ات برسی».

شهید سید احسان حاجی‌حتم‌لو از افسران متخصص یگان تخریب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که سال ۱۳۹۳ برای دفاع از حرم و مبارزه با گروه‌های تکفیری وارد منطقه حلب سوریه شد. امر آموزش تله‌گذاری و انفجار به نیروهای سسوری را بر عهده گرفت. سید احسان در کنار این کار به همراه نیروهای اطلاعات

به عنوان یک تخریبچی حاضر می‌شد و کار مین‌گذاری، تله‌گذاری و انفجار دستگاه‌های دشمن را بر عهده داشت. سرانجام شهید حاجی‌حتم‌لو ۱۳ بهمن‌ماه سال ۱۳۹۳ در

تو عاشقانه‌ترین شور ناگهان منی چگونه راز نگهدار خویشتن باشم؟ همیشه باخبر از قمه نهان منی به جز تو در غزلم از کسی نمی‌گویم تو مهر محکم عشقی که بر دهان منی». شوریدگی لازمه شق و عاشق است و کسی که شعر عاشقانه می‌گوید، قدرت زبانش شوریدگی است، نحوه بیانش شوریدگی است، و شوریدگی منبعش الهام است. الهامی که محیط بر شعر باشد، شعر جوهره خواهد داشت، اصل خواهد بود و نسبت به اشعار غیرالهامی، که بی‌شک ۹۰ درصدشان نظم خواهند بود (اگر نیک و دقیق به آنها بنگریم)، از درصد بسیار بالای شعر و طبعاً تاثیرگذاری برخوردار خواهد بود. به یقین، همه اینها بیشتر و اغلب نهایی و تقریباً نامحسوس و دقیقاً در درازمدت تاثیرگذار خواهند بود. این مسیری که از راه شعر می‌گذرد، راه الهام و راه عشق است. اینجاست که در چنین مسیری، شعر عاشقانه به اصل و اصالت و حقیقت خود نزدیک شده یا به آن می‌رسد. یکی از این نزدیک‌شده‌ها را در غزل ۱۵ می‌توان دید:

«باغ در زردی پاییز تماشا دارد قدر یک فرصت ناپیچ تماشا دارد آبشاری که دریاچه بریزد، دیدی؟ زلف بر شانه بیابوز تماشا دارد بعد یک عمر غم دریه‌دری، بی‌خبری شمس در گوشه تبریز تماشا دارد مثل آن لحظه زیبای غروب خورشید از تو دل کندن من نیز تماشا دارد.» یا در غزل: «نوشتی شعرهای هر چه باشد ساده‌تر بهتر سرودم زلف تو در پیچ‌وتاب افتاده‌تر بهتر



و ما زندگی را دوست داریم از محمود درویش: «و ما زندگی را دوست داریم/ وقتی راهی به سویش نداریم/ و میان دو شهید می‌رقصیم/ میان آن دو گلدسته بنفشه‌ای بر می‌کشم/ یا نخلی/ ما زندگی را دوست داریم/ وقتی راهی به سویش نداریم/ و از کرم ابریشم رشته‌ای می‌دزدیم/ تا آسمانی برای خود بسازیم/ و این کوچ را محصور کنیم/ و دروازه باغ را باز کنیم/ تا یاسمین در روزی زیبا به جاده‌ها درآید/ ما زندگی را دوست داریم/ وقتی راهی به سویش نداریم/ و در اقامتگاه خود گیاهی زودرس می‌کاریم/ و در اقامتگاه خود کشته درو می‌کنیم/ و در نای خود می‌دمیم/ به رنگ دور دور/ و بر خاک رهگذار شهبه‌ای نقش می‌زنیم/ و نام‌هامان را/ سنگ به سنگ می‌نویسیم/ ای آخرش/ شب را بر ما روشن کن/ اندکی روشن کن/ ما زندگی را دوست داریم/ وقتی راهی به سویش نداریم»

عبدالرضا رضایی‌نیا متولد ۱۳۴۱ از شاعران و مترجمان معاصر که ترجمه این کتاب را به دست ناشری معتبر به نام نشر مرکز سپرده، درباره ترجمه این اثر می‌گوید: «ترجمه شعر نوعی بازآفرینی و سهیم شدن در سرایش دوباره است که به هر تقدیر متنی جدید خواهد آفرید و لاجرم خصلت‌های نویی را خواهد افزود که از مهم‌ترین آنها رنگ و صدای خاص مترجم است بنابراین مترجم حین وفاداری به متن– خواسته یا ناخواسته– بخشی از وجود شعری خود را در ترجمه جا می‌گذارد».

در گریب مستقیم با عناصر تکفیری به فیض شهادت نایل آمد؛ پایانی که او از آغاز زندگی دنیایی به آن می‌اندیشید. همان آرزویی که در سفر حج سال ۱۳۹۰ برای همه همسفرانش از خدا خواسته بود. «پشالا همدیگر رو تو بهشت ببینیم» و این دعای سید احسان با توفیق شهادت برای خود او به اجابت رسید. درست همان آرزویی که همسرش به زبان شعر برایش از خدا می‌خواست: «ا‌که به روزی فرشته‌ها/ بگن چی می‌خوای از خدا/ لایمو باز می‌کنم و/ می‌گم به خواهش و دعا/ شهادت شهادت، همه آرزومه».

شهیدی که شهادتش مادر را بی‌تاب و بی‌قرار کرده بود و تنها کلام اقا بود که قرار را به دل مادر بازگرداند؛ «شهیدت مثل جواهری می‌ماند که توی بانک امانت گذاشتی، هست، ولی شما نمی‌بینیدش. این شهید ذخیره آخرت‌تان است. ان‌شاءالله».

کتاب «مثل نسیم» به قلم اعظم‌السلادات حسینی سرگذشتنامه اولین شهید مدافع حرم گرگان، شهید سیداحسان حاجی حتم‌لو در ۳۲۲ صفحه توسط انتشارات روایت فتح چاپ و در اختیار مخاطبان قرار گرفته و هم‌اکنون نسخه‌های چاپ نوبت دوم این کتاب روانه بازار نشر شده است.

به تحسین کردن من برمی‌انگیزاندت شِعرم که شاعر هر چه باشد ساده‌تر بهتر شبی قفل قفس را باز کردی رو به من گفتمی: کیوتر بر فراز آسمان آزاده‌تر بهتر».

تغزل و غزل گفتن تنها این نیست که در آن، تو معشوقه‌ات از جنس مخالف باشد و آن را بستایی و با آن عشق بورزی؛ میدان غزل فارسی از معشوقه مجازی تا شوریدگی است، و شوریدگی منبعش الهام است. الهامی که محیط بر شعر باشد، شعر جوهره خواهد داشت، اصل خواهد بود و نسبت به اشعار غیرالهامی، که بی‌شک ۹۰ درصدشان نظم خواهند بود (اگر نیک و دقیق به آنها بنگریم)، از درصد بسیار بالای شعر و طبعاً تاثیرگذاری برخوردار خواهد بود. به یقین، همه اینها بیشتر و اغلب نهایی و تقریباً نامحسوس و دقیقاً در درازمدت تاثیرگذار خواهند بود. این مسیری که از راه شعر می‌گذرد، راه الهام و راه عشق است. اینجاست که در چنین مسیری، شعر عاشقانه به اصل و اصالت و حقیقت خود نزدیک شده یا به آن می‌رسد. یکی از این نزدیک‌شده‌ها را در غزل ۱۵ می‌توان دید:

«باغ در زردی پاییز تماشا دارد قدر یک فرصت ناپیچ تماشا دارد آبشاری که دریاچه بریزد، دیدی؟ زلف بر شانه بیابوز تماشا دارد بعد یک عمر غم دریه‌دری، بی‌خبری شمس در گوشه تبریز تماشا دارد مثل آن لحظه زیبای غروب خورشید از تو دل کندن من نیز تماشا دارد.» یا در غزل: «نوشتی شعرهای هر چه باشد ساده‌تر بهتر سرودم زلف تو در پیچ‌وتاب افتاده‌تر بهتر

خواب دیدم میان دشتی گل همنشین فرشتگان شده‌ای چهره آراستی و بر تن توست، جامه‌ای از پرند اسماعیل!»

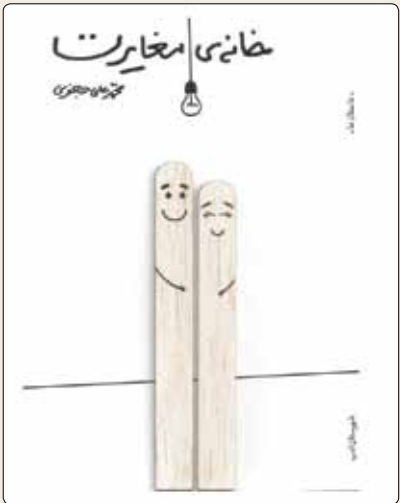


چهارشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۹۸

وطن‌امروز | شماره ۲۸۸۲

[شعر و ادب]

نگاه



رمانی از محمدعلی جعفری

خانه مغایرت

[آرش چراغی]

اگر بخواهیم هستی رمان «خانه مغایرت» را تنها در یک جمله پدیدار کنیم بدون شک باید آن را رمانی در ستایش زندگی و درباره زندگی قلمداد کنیم. این اثر دقیقاً جزو آن دسته‌از آثار ادبی محسوب می‌شود که با وجود تجلی و شتاب گرفتن در لابه‌لای مرزهای زندگی واقعی، آن را از مدار واقعی و یکنواخت روزمره‌اش فراتر برده و به آن رنگ و لعابی برجسته‌تر از زندگی روزمره عطا کرده است. این رمان به سبب پرهیز از فراز و فرودهای عجیب و غریب در قصه خود سقلمه ادبی زیرکانه‌ای به ادبیات معاصر ایران محسوب می‌شود که در آن تنها رنج و جهان ویژه خودش استوار است. محمدعلی جعفری در این اثر به منظور پیشرفت طرح قصه‌اش تنها به امکانات و عناصر ادبی خود اثر تکیه کرده و در اقدامی جسورانه از تحمیل حوادث محرک غیرمرتبط و گله‌اغیرضروری که‌همچون آفتی بر کالبد ادبیات ناشیانه امروز ما آوار شده، امتناع ورزیده است. در مرکزیت رمان شیرین خانه مغایرت شخصیت بازیگوش و شگفت‌انگیزی ساکن است که زبان و روایت شخصی‌اش در کانون قصه تا مدت‌ها در پستوی حافظه هر کدام از مخاطبانش جا خوش خواهد کرد. به‌راستی کدام رمان است که قادر باشد با قصه‌ای به ظاهر ساده چنین تاثیری شگرف بر مخاطبیش بگذارد. شاید بتوان علت ادبی این تاثیر جذاب را در صداقت شخصیت با مخاطبیش قلمداد کرد که به منظور همراه کردن خواننده با خودش دست به دامن اعمال غریب و غیرمنطقی نمی‌شود. بلکه او در اتاق واقعی‌اش نشسته و آنچه را که بر وی رخ می‌دهد با کلامی آهنگین و خوش‌فهم بازنمایی می‌کند. مولف زیرک این اثر مهم‌ترین و برجسته‌ترین اقدام ادبی‌اش را که فهم درست مخاطب جامعه ایرانی است قبل از نگارش اثر به انجام رسانیده است. پیش‌روی پیرنگ در جاده آشنای زندگی که با من‌بیه‌های قوی از عناصر ادبی شمایل‌نگاری شده است اصلی‌ترین عمل مولف پس از شناخت مخاطب امروز ادبیات ایران بوده است به زیبایی ممکن شده است. مولف خواننده رمان حاضر را یکراست به دل قصه خودش هدایت کرده و انس‌دک پاره‌ای عنصر اضافی و یا خلأ معنایی در آن دیده نمی‌شود.

راوی بزله‌گوی قصه خانه مغایرت که بتازگی رخت دامادی به تن کرده در روز مسافرت پس از ازدواجش به دلیل تصادف پدر همسرش لقای مسافرت را به عطایش بخشیده و به ناچار مسیر طی شده را بازمی‌گردد. پدروزن جان بستنی‌فروش که اغلب راوی نیز به همین نام می‌خواندش زمینگیر شده و راوی ناچار می‌شود مغازه بستنی‌فروشی او را در مدت خانه‌نشینی‌اش مطلق و خانه‌اش اداره کند. حال در این میان باید با کارگشتنی‌ها و بدبختی‌های پسر عمه همسرش که از قضا روزی دل در گریبان وی نیز داشته در جدال باشد.

همجورای وقایع رمان با انگیزه‌های درونی شخصیت مرکزی همچون ارکستر سمفونیک هماهنگی است که هر صدای آن را باید با ریزبینی کامل به گوش دل سپرد تا در ادامه صدهای دیگر اثر را همچون زنجیره‌ای از معانی کنار یکدیگر قرار داد و به معنایی کامل و آینه‌ای روشن از حقیقت اثر دست یافت. بدون شک پاساژهای ادبی کتاب خانه مغایرت با تاریخ انقضایی نامحدود آفریده شده‌اند که قادرند در دوران‌های دیگر جامعه نیز همچنان صدای خوش‌نوازشان را بر جان مخاطبانشان نبخشند.

این رمان برای آنان که می‌خواهند قطعه‌ای غریب از زندگی را تجربه کنند شایسته‌ترین و شکیل‌ترین پیشنهاد ممکن خواهد بود. در روزگاری که ادبیات در دور‌ترین فاصله ممکن از زندگی واقعی اجتماع به سر می‌برد خلق چنین گونه‌ای از رمان در اکنون جامعه ما جای شگفتی داشته و همچنان انسان امروز را به ادبیات که زیباترین و نزدیک‌ترین هنر به زندگی است امیدوار خواهد کرد.

پیامک خوانندگان

۱۰۰۰۲۳۳۱

در شبکه‌های اجتماعی



@vatanemrooz